

مقدمه بر کتاب

«مقالات ادبی و اجتماعی استاد عبدالرحمن فرامرزی»

نوشتته‌ی عبدالعلی صلاحی

وقتی فرهیخته‌ای مثل مرحوم حسن فرامرزی که یک عمر با استاد حشر و نشر داشته و با تمام آثار و نوشته‌های استاد آشنا بوده و بیشتر آثار استاد به‌کوشش وی به‌طبع رسیده، در جایی* می‌نویسد: من صلاحیت نوشتن درباره‌ی عبدالرحمن فرامرزی را ندارم، یقیناً این کمترین که قصد نوشتن مقدمه‌ای بر کتاب مقالات ادبی و اجتماعی استاد را کرده‌ام، جسارت به خرج داده‌ام، و این موضوع نه به‌خاطر این بود که بزرگان حاضر نبودند بر این کتاب مقدمه بنویسند، بلکه صرفاً به این خاطر بود که نگارنده، هم پژوهش مفصلی درخصوص تاریخ مطبوعات و رجال مطبوعاتی جنوب مرکزی ایران در دست تألیف داشتم، که استاد فرامرزی یکی از پیشگامان این عرصه در منطقه و در سطح ملی بوده‌اند، و هم جناب فرامرزی نویسنده‌ی بنام و فرزند مرحوم حسن برادرزاده استاد، انتشار این مجموعه را به نگارنده سپردند. وگرنه بضاعت حقیر مزجات، و نقش من نقش پیرزنی است که با دوک ریسمانی می‌خواست یوسف را خریداری کند، و استاد نقش یوسف کنعان را داراست.

اما در مورد کتاب حاضر، پیش از پرداختن به اصل موضوع که مقالات ادبی و اجتماعی استاد عبدالرحمن فرامرزی است، ذکر چند نکته ضروری بنظر می‌رسد. نخست اینکه کل مجموعه توسط مرحوم حسن فرامرزی در زمان حیاتشان گردآوری و تصحیحات لازم بر روی مقالات صورت گرفته است، لذا در مؤسسه انتشاراتی انالاحق کار حروف‌چینی و صفحه‌آرایی و ویرایش مجددی بر روی این مقالات به‌عمل آمده و زیرنظر نگارنده این سطور به صورت کتاب پیش‌رو در آمده است.

دوم اینکه اگر در برخی از نکات دستوری و نشانه‌گذاری‌ها، تفاوتی با معیار امروزی دیده می‌شود، به این خاطر است که به متن اصلی و ویرایش انجام شده توسط مرحوم حسن فرامرزی وفادار بمانیم.

نکته سوم اینکه برخی از مقالات گردآوری شده در نسخه‌ی مرحوم حسن فرامرزی بصورت ناقص آمده بود که تا حد امکان سعی شد با مراجعه به آرشیو نشریات در مرکز اسناد و کتابخانه ملی و مجلس، نقص‌ها برطرف گردد.

نکته‌ی چهارمی که باید یادآور شد اینست که عنوان کتاب مقالات ادبی و اجتماعی استاد نام گرفته است ولی جدا سازی این دوگونه از همدیگر در مقالات ممکن نبود. اصولاً استاد ادبیات را در خدمت مردم و برای مردم و اجتماع می‌دانست و بیشتر این مقالات را نمی‌توان ادبی صرف، یا بالعکس اجتماعی محض دانست، چرا که استاد در اغلب مقالات، بگونه‌ای پیوند متن جامعه را با ادبیات فارسی از دیرباز تاکنون به‌نمایش گذاشته است و این تأثیر متقابل را در هر کدام از یادداشت‌های ایشان بخوبی می‌توان ملاحظه کرد.

سخت‌ترین بخش مقدمه، نوشتن درباره‌ی مقالات ادبی و اجتماعی استاد، و بازنمایی نقطه نظرات ایشان برای نسل امروز می‌باشد.

چرا که با گذشت بیش از نیم قرن از نگارش آخرین مقاله توسط استاد، نگرش‌ها نسبت به ادبیات، بویژه ادبیات معاصر کاملاً دگرگون گشته و آب‌ها از آسیاب نوگرایان و منتقدان آنها افتاده است. اکنون که جرح و تعدیل‌ها صورت گرفته و هنرمند از بی‌هنر شناخته شده است، بخوبی می‌توان درک کرد که استاد در آن‌زمان چه دغدغه‌ای نسبت ادبیات ملی داشته است. البته ایشان بارها در مقالات متعدد این نکته را یادآور شده است که ادبیات فارسی آنقدر با محک روزگاران سنجیده شده است که بنا به گفته‌ی حکیم طوس از هیچ باد و بارانی گزند نخواهد یافت.

*- مقدمه کتاب داستان دوستان، عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸، تهران، عطایی

کتاب حاضر در بردارنده‌ی تعداد ۱۱۱ مقاله است، که حاصل بیش از سی سال مجاهدت استاد در راستای صیانت از ادبیات و زبان فارسی و همچنین شناساندن صحیح فرهنگ ایرانیست. به جرأت می‌توان گفت اگر کاخ نظم و نثر فارسی که بر ستون‌های ستبری همچون فردوسی، حافظ، سعدی، مولانا، نظامی و... استوار گردیده، در هر دوره‌ای مدافعان دلسوز و دانایی همچون استاد فرامرزی را نداشت - که البته تاکنون داشته است - روز بروز بر جلوه‌گری‌اش افزوده نمی‌شد و از هر گزندی مصون نمی‌ماند.

استاد با مهارت تمام علاوه بر کلیات ادبیات و فرهنگ ایرانی، با ریزبینی منحصر بفردی به سراغ جزییات آن رفته و آیتم‌هایی همچون شعر (کلاسیک و نو)، نثر، خط فارسی (نقص خط، تغییر خط) زبان (فارسی، محلی، خارجی) و دستور زبان را بررسی کرده و منتقدان دلسوز را از هرزه‌درایان جدا دانسته و با آنها به جدال احسن پرداخته است. و غرض‌ورزان را آنگونه که شیوه‌ی اوست سر جای خود نشانده است. و جاهلان را به سکوت فرا خوانده است.

فرهنگ

استاد بر این باور بود که ایران را فرهنگ ایرانی زنده کرده است، و در این راستا می‌گفت: کسانی «خیال می‌کنند که ایران بعد از حمله‌ی عرب را قیام چند سردار و چند شورشی زنده کرده است. در صورتی که این‌طور نیست و ایران و ایرانیت را شعر و ارباب قلم زنده کرده‌اند». در جایی دیگر به اقتضای اینکه به وزارت آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ گفته می‌شد. می‌گوید: «فرهنگ عبارت از ادارات پهن و دراز و صدها مدیرکل و رییس و معاون نیست. فرهنگ عبارت از مدرسه و معلم و شاگرد است» و معتقد بود که همه چیز را باید فدای فرهنگ کرد. و با اینکه این جمله را نوعی مبالغه می‌دانست ولی برای نشان دادن اهمیت موضوع این مبالغه را مجاز می‌شمرد.

شعر

در مقالات استاد شعر آئینه‌ی تمام‌نمای فکر و حیات هر ملتی شمرده شده است و شعری که نشان‌دهنده‌ی حیات و روحیه‌ی ملت نباشد، چیز تقلیدی و بیهوده‌ایست. و «شاعر سزاینده‌ایست که با سروده‌های خود بتواند ملتی را بیدار یا خواب کند. او را به‌طرف سرافرازی و سربلندی و قدرت و شوکت سوق دهد نه به‌سوی تسلیم و رضا و عقیده اینکه هرچه پیش آید خوش آید». استاد معتقد بود که آن‌همه حوادث که هریک از آنها برای محو یک عالم کافی بوده، نتوانسته ایرانیت را محو کند و وحشی‌ترین قبایل که هول‌انگیزترین حمله به این خاک کرده‌اند و تصمیم داشته‌اند که حتی سگ و گربه در این خاک زنده نماند، مقهور ادبیات عالی ما شده‌اند و بعد خودشان رنگ ایرانیت گرفته‌اند و مروج تمدن ایران شده‌اند و می‌دانید مظهر این تمدن فقط اشعار فارسی بوده است، زیرا انواع دیگر ادب تا این اواخر فقط با زبان عربی جلوه می‌کرده است.

شعر نو

با اینکه مخالفت استاد با شعر نو و اشعار نوگرایان بویژه نیما که امروزه پدر شعر نو خوانده می‌شود، تا آخرین روزهای حیاتش در نشریات دیده می‌شد. و نوشته‌هایش درباره‌ی شعر نو نقل هر محفل و مجلسی بود و حتی در مقاله‌ای از علی دشتی خواسته بود که پا به میدان گذاشته و نگذارد اینها که دنبال شعر نو می‌روند زبان شیرین دری را به لجن بکشند، اما دکتر صدرالدین الهی که در مورد شعر نو از منتقدین استاد بود، در مطلبی که به‌مناسبت درگذشت استاد در کیهان چاپ شد، اندیشه‌ی درست استاد را هوادار استحکام و سلامت و جزالت زبان فارسی می‌دانست. و خود استاد بارها می‌گفت: «من عاشق شعر و عاشق هر چیز نوی هستم. و بنابراین شعر نو را مثل نیشکر می‌خورم، اما به‌شرط اینکه شعر باشد. نه هذیان، نه کلمات درهم ریخته، و گفتم: شعر عبارت از یک بناست و کلمات به‌مثابه‌ی سنگ و آجر و گچ و سیمان و تیر و تخته است. اینها تا به‌هم ترکیب نشوند، بنا نمی‌شوند. اینها را باید به‌هم ترکیب کرد و از آن بنایی ساخت تا آدم بتواند اظهار عقیده کند و بگوید خوب است یا بد».

نقص خط و تغییر خط

زمانی که تب نقص خط فارسی و تغییر آن بالا گرفته بود و طرفداران تغییر خط مدعی بودند که با خط فعلی اصلاحات دیگر نیز غیرممکن است، استاد در جواب آنها می‌گفت اگر خط بد مانع ترقی و تمدن بود، ملت ژاپن و آمریکا در دنیا به این رشد نمی‌رسیدند و انگلیس و فرانسه روزی در مرکز تمدن دنیا قرار نمی‌گرفتند زیرا بدون شبهه خط آنها از خط ما بدتر است. خط ما مبین لفظ هست ولی مبین صوت نیست ولی خط آنها نه مبین لفظ است و نه مبین صدا. و معتقد بود این بحث که خط فارسی عیب دارد یا ندارد باید اصلاح شود یا تغییر کند، مال حالا نیست. ما هزار درد بی‌درمان داریم که عجلتاً باید به آنها برسیم. و من از این می‌ترسم که یک‌دفعه دولت پرزور و کم‌عقلی بیاید و این کار را بکند.

زبان ملی

در مورد زبان نیز مقالات متعددی توسط استاد نگارش یافته که علاوه بر کیهان در مجله یغما نیز درج می‌گردیده. استاد بر این باور بود که «تا زبان ملتی قابل بقاست، آن زبان باقی می‌ماند و تا زبان یک ملت باقی است، آن ملت باقی خواهد ماند. پس بکوشیم که زبان خود را قابل بقا سازیم تا باقی بماند و در سایه‌ی زبان خویش ما نیز باقی بمانیم».

استاد جملات بسیار زیبایی که در تعریف و تمجید از زبان و ادب و فرهنگ فارسی شنیده بود را بدون ادعا و غرور میهن‌پرستی، مطابق واقعیت می‌دانست، و بارها در مقالاتش تکرار می‌کرد و به شرح جزء جزء آن می‌پرداخت: «زبان فارسی که شیرینی و شور و سادگی آن بی‌نظیر و ادبیات آسمانیش مایه‌ی افتخار بشریت است؛ ادبیاتی که سرمشق صلح و چراغدار کاروان انسانیت بوده است» و نمونه‌ی کامل برای تأیید این سخن را، گلستان و بوستان، سنایی، مولانا و فردوسی بر می‌شمرد.

او می‌گفت: «هیچ شکی نیست که زبان باید گسترش یابد. به طوری که توانایی قبول افکار و علوم جدید را داشته باشد. زبان، مثل یک موجود زنده قابل نمو و ترقی و از سرگرفتن جوانی و قابل پزومردگی و فرسودگی و مرگ است». ولی کار غبارروبی از زبان و گسترش و باب روز کردن آن را نه کار استادان، بلکه کار زمان می‌دانست. و با ورود کلمات عربی و فرنگی در زبان فارسی در حدود احتیاج به طوری که ذوق ایرانی آن را بپذیرد موافق بود.

زبان محلی

استاد به اقتضای وضعیت حساس کشور در سال ۱۳۲۰ و آگاهی از دست‌آویزهایی که سیاست از این راه برای ازهم پاشیدن شیرازه‌ی یک ملت پیدا کرده بود، بزرگترین شیرازه‌ی وحدت یک ملت را وحدت زبان آن ملت می‌دانست. و در آن زمان چاپ ورقه‌ای به زبان محلی را خیانت می‌شمرد حتی به گفته‌ی خود ایشان، در مقاله توصیه کرده بود که «روشنفکران هر شهرستان و ناحیه‌ای باید بکوشند و زبان‌های محلی را از بین برده و در خانواده خود با زبان مرکزی فصیح صحبت کنند چرا که امروز عیب این زبان‌های محلی بخوبی معلوم نیست ولی اگر وقتی حکومت مرکزی ضعیف شد و یکی از بیگانگان پا به گوشه مملکت گذاشت، عیب و خطر آن معلوم خواهد شد». کما اینکه در سال ۲۴ با تجزیه آذربایجان چنین اتفاقی افتاد و عبدالرحمن فرامرزی با دفاع جانانه‌ی خود از یکپارچگی ایران، یکی از کسانی بود که با مقالات تند و مستدل خود در بازگشت آذربایجان به آغوش ایران عزیز نقش مؤثری ایفا کرد.

زبان خارجی

هنگامی که در سال ۱۳۳۸ بحث حذف آموزش زبان انگلیسی در مدارس ابتدایی در مجلس سنا مطرح شد، نظر فرامرزی این بود که «نه باید به راه افراط رفت و نه به راه تفریط، بلکه به جای آنکه زبان خارجی را حذف کنیم، باید کوشش خود در راه توسعه‌ی زبان فارسی بیفزاییم و هم زبان فارسی و هم زبان خارجی را تنها به نحوی که امروزه در دنیای پیشرفته نیز رایج است، به کودکان خود بیاموزیم و آنها را برای آینده مجهزتر سازیم».

مطبوعات

استاد در بیان اهمیت مطبوعات می‌گوید: «ما مطبوعات را رکن چهارم مشروطیت می‌گوییم ولی درحقیقت، رکن اول مشروطیت است. برای اینکه مطبوعات قبل از مشروطیت بوده‌اند و تخم مشروطیت را ایشان کاشته‌اند و بعد هم حامل مشروطیت و آزادی بوده‌اند و تا آزادی مطبوعات نباشد، مشروطیت حقیقی وقوع پیدا نمی‌کند». ایشان معتقد بود که فکر بشر باید آزاد باشد، باید هر کس هر چه به نظرش می‌رسد، بگوید و بنویسد تا از

اصطکاک آنها با یکدیگر برق حقیقت بجهد و راه را برای ترقی جامعه روشن سازد. نباید از فکر ضلال و گمراه کننده ترسید، زیرا بر هیچ جماعتی در صورت آزادی فکر و اختیار مردم، ضلال گمراهی حکومت نمی کند.

فرامرزی از دیگر سو مفاهیمی همچون عشق و دلدادگی (فرنگی و شرقی)، صلح و دوستی، وحدت ملی، تفکر و اندیشه را به زیبایی هرچه تمام تر شرح و بسط داده و با نمایاندن زوایای پنهان آنها، نگرشی تازه را پیش روی خواننده‌ی علاقمند به فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی قرار داده است.

عشق و دلدادگی

استاد با تأسی از زکی مبارک در کتاب «تصوف اسلامی در اخلاق و ادب» عشق را دو نوع حسی و معنوی بجای تعبیر مجازی و حقیقی می داند. و معتقد است اگر به کُنه عقیده‌ی عرفا و وحدت وجود ایشان پی ببریم، می دانیم که این دو عاشق حسی و معنوی از دو قطب مخالف حرکت می کنند و در مرکز به هم می رسند. و پس از شرح انواع عشق‌های معنوی که در آثار عرفا و صوفیان به آن پرداخته شده است می نویسد، من هیچ وقت ذوق تصوف ندا شتهام و عقم گفته‌های ایشان را نپذیرفته ولی به آسانی هم نمی توان بزرگانی مثل غزالی و محی الدین بن عربی، ابن خفیف شیرازی، جنید بغدادی، بایزید بسطامی، جلال الدین رومی و عبدالرحمن جامی را رد کرد.

عشق فرنگی

او می گفت باید معتقد شویم که اصل تصوف از غرب به شرق آمده که البته صوفی‌ها این را به شدت رد می کنند. ولی به اتکای آنچه را که در ادبیات غرب مطالعه کرده‌ام، غربی‌ها عشق را عبارت از شهوت می دانند، آنها تصوفشان جدا و شعر و عشق و رومانشان جداست ولی شعرا و عرفای ما هر دو را به هم آمیخته‌اند و در عین حال بین عشق و شهوت فرق گذاشته‌اند.

در سال ۱۳۲۴، استاد با نام مستعار «نو شاد» نوشتن سلسله مقالاتی را درباره‌ی نویسندگان معاصر آغاز کرد که بقول زنده‌یاد حسن فرامرزی به علت شروع حوادث مربوط به تجزیه آذربایجان و اشتغال بیشتر ایشان به اداره کردن روزنامه کیهان، ادامه نیافت. زندگی و آثار یوسف اعتصام الملک، میرزا آقاخان کرمانی و محمدعلی فروغی را برر سی کرد که در این مجموعه آمده است. ظاهراً یادداشت‌هایی درباره این نویسندگان نیز آماده کرده بوده است. سیدحسن تقی زاده، عباس اقبال آشتیانی، محمود محمود، سیداحمد کسروی، نصرالله فلسفی، علی دشتی، سیدضیاءالدین طباطبایی و چند نفر دیگر که موفق به چاپ آنها نشد.

استاد می گفت نو شاد می خواهد یک قسمت از مطالعات خود را در معرض انظار شما بگذارد و چون سیاست و اجتماع، خیلی ملوث و ناپاک است، گزارش زندگی نویسندگان را اختیار کرده است.^۱

وی مطابق سلیقه و تشخیص خودش، نویسندگان را انتخاب کرده و در این راستا می گفت: «ممکن است کسی چندین کتاب نوشته باشد و من او را نویسنده ندانم ولی کسی چند مقاله بیشتر نوشته باشد و من او را نویسنده بدانم. من مترجم را نویسنده نمی دانم، مگر اینکه در ترجمه مهارتی به کار برده باشد و طلاوتی بدان داده باشد که از حیث انسجام و ترکیب و طرز بیان و زیبایی تعبیر، ارزش این را داشته باشد که جزو منشئات فارسی حساب شود».

استاد علاوه بر شخصیت‌هایی که درباره‌ی زندگی و آثار آنها نوشته بود، طی نزدیک به نیم قرن مقاله نویسی و مراودات فرهنگی ناچار به خطاب قرار دادن برخی از نویسندگان و صاحبان قلم در عرصه‌های فرهنگی، ادبی و همچنین روزنامه نگاری می شدند، در این مجموعه بسیاری از این بده بستان‌ها، در قالب مقالات و اشعار فرامرزی به سبک ویژه‌ی استاد که در تعریف دیگران تعادل و در نقد آنها جانب از صاف را رعایت می کردند، آمده است. از جمله‌ی این نویسندگان و شعرا می توان به ملک الشعراء بهار، حبیب یغمایی، سیدحسن تقی زاده، محمدعلی جمال زاده، احمد کسروی، علی دشتی، نیما یوشیج، ابراهیم صهبا، صدرالدین الهی، فریدون آدمیت، دکتر حمیدی، کیوان و... اشاره کرد.

^۱ - که البته بنا به گفته‌ی مرحوم حسن فرامرزی، نوشتن زندگی نویسندگان نیز بحث‌های بسیاری برانگیخت و تنی چند از دانشمندان و نویسندگان پرمایه به اعتراض برخاستند و جمعی در تأیید آن مطالبی نوشتند.

در پایان لازم است از لطف و بزرگواری جناب آقای فرامرز فرامرزی که اهتمام ویژه‌ای در راستای چاپ این کتاب داشتند، فرزندان برومند عبدالرحمن فرامرزی که برای نشر این مجموعه از همراهی‌های لازم دریغ نکردند، و همچنین جناب آقای حسن احمدی لاری و رستم مهرآوران که با حمایت مالی خود امکان چاپ این مجموعه را فراهم آوردند سپاسگزاری نمایم. یقیناً این مجموعه فارغ از زحماتی که مرحوم حسن فرامرزی برای گردآوری مقالات کوشیده بودند، تلاش‌هایی که سرکار خانم فروغ محسنی و جناب آقای عبدالمهدی آیینه‌افروز برای پیدا کردن مقالات ناقص انجام دادند و همچنین زحماتی که سرکار خانم فاطمه شگری برای حروف‌چینی، صفحه‌آرایی، استخراج اعلام و آماده‌سازی این کتاب برای چاپ متحمل شدند، به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسید. قدردان لطف همگی هستیم. امید که این مجموعه مورد استفاده‌ی پژوهشگران ادبیات و تاریخ معاصر و خوانندگان مشتاق قرار گیرد.

عبدالعلی صلاحی

مدیر انتشاراتی انالحق

۹۸/۲/۲۷